# 2/9/90

مرحوم حاج شیخ در مقبولۀ عمرو بن حنظله فرموده بودند که شهرت از باب تمییز حجّت از لا حجّت است و در واقع سه نکته در کلامشان بود: یکی این که این مجمع علیه شهرت اگر گفتند مراد شهرت از جمیع جهات است نه شهرتی که هم فتوائی باشد و هم عملی باشد این مطابق با قطع به صحت مضمون است و قطع به بطلان حدیث مخالف است. نکتۀ دوم لا ریب فیه ازش این مطلب استفاده می شود. نکتۀ سوم حدیث مشهور جزء بیّن الرشد قرار داشته این نکته از آ« استفاده میشود. نکتۀ اول که مجمع علیه که مراد شهرت من جمیع الجهات است مطلب تامی نیست و روایت اگر ظهور نداشته باشد که اوصافی که درموردش است به اعتبار نفس روایت بودن روایت است ،ظهور در تعمیم ندارد روایت آن نکتۀ اصلی که در متن روایت هم آمده است آن جنبۀ نقل و حکایتش است و فرض کنید خیلی از تعبیراتی که نوعاً در توصیف روایت به کار می رود وصف از حیث صدوراست هذا الحدیث حسنٌ؛ هذاالحدیث موثقٌ بله بعضی جاها آن وصف مفاد است مثل هذا الحدیث معمولٌ به، ولی غالب توصیفاتی که در مورد حدیث به کار برده میشود به جنبۀ نقل و حکایت قول معصوم علیهم السلام ناظر است. تعبیر متعارفی که فرض کنیداگر بگوینداین نقل، نقل معتبری است هذا النقل معتبرٌ، نوعاً به جنبۀ نقلش می گویند حالا که نقلش معتبر است آیا حالا این واقعاً حکم واقعی به کار برده است یا تقیهً به کار برده است که آن بحث ها معمولاً تعبیر دیگری به کار برده می شود، البته گاهی اوقات هم هست که حدیث به جمیع نکات محفوفه به کار برده می شود. این که اگر ظهور نداشته باشد که خصوص شهرت روایی مراد است ظهور در سایر جهات ندارد مرحوم امام ره یک نکته ای را متعرض شده اند که می فرمایند که اگر یک روایت صرفا مشهور باشد نقلش، ولی عمل نکرده باشند به آن مشهور خود این مورد ریب است و مورد عدم اطمئنان به آن حاصل می شود. بنابراین نباید شهرت را شهرت روایی دانست. ولی مطلب این است که ما که می گوئیم شهرت روایی نه این که مشهور به آن فتوا نداده اند و از آن اعراض کرده اند مشهور عمل به آن را ترک کرده اند نه، این توصیف که مشهور یا مجمع علیه به آن فتوا داده باشند نیست فرض کن مجمع علیه د رجایی است که صد در صد روات یا لا اقل نود و پنج در صد روات یک مطلبی را گفته باشند این را می گویند مجمع علیه؛ نود و پنج درصد این را نقل کرده اند ولی این جور نیست که نود و پنج درصد هم به آن فتوا داده باشند ممکن است هفتاد در صد فتوا داده باشند این که هیچ کسی بر خلافش فتوا نداده باشد و مشهور بر خلافش فتوا داده باشد این مطلوب نیست؛ بلکه با توجه به این که سیاق روایت این است که دو خبر حجت را مطرح یکند و فرض این است که شرط حجیت خبر عدم احراز مشهور از نقلش است به دلیل این که مثلاً اعراض مشهور فقط می شود یک اطمئنان خلاف حاصل بشود این خودش اقتضاء می کند که مشهور بر خلاف نباشد یعنی فتوای مشهور بر خلافش نباشد البته فتوای مشهور بر وفاقش هم نیست. بلکه اکثریت هم به آن فتوا داده باشند هم صدق می کند.

بحث این است که در جایی که اعراض مشهور است اعراض مشهور خودش قرینه است که این حجت ذاتی نیست، ما می خواهیم بگوئیم که روایت مشهور فتوایی نیست نه معرض عنه مشهور است این دو تا تناسب ندارد چیزی که مشهور فتوایی نیست باید معرضٌ عنه فتوایی باشد بلکه معمولاً آن روایتی که نقل می کرده اند به آن فتوا هم یم د ادند البته یک مطلبی مرحوم امام ره دارند که در ذیل این عبارت می فرماید بلکه اگر بگوئیم که شهرت شهرت روایی است آن ملازم است با شهرت فتوایی؛ می گویند قدماء تنها روایتی را نقل می کردند که به آن فتوا می دادند. و اشاره می کنند که کأنَّ این مطلب از مقدمۀ مبسوط شیخ طوسی هم استفاده می شود. در فرمایشات مرحوم امام ره یک مقداری صدر و ذیلش را جستجو کردم که من به ریزه کاریهای بحث ایشان نمی خواهم بپردازم که چگونه کلام ایشان را باید جفت و جور کرد بعضی شاید مسامحه در تعبیر باشد که درست کردنش سخت است. روح مطلب ایشان این است که مشهور وقتی روایتی را نقل می کردند به آن هم فتوا می دادند ولی این مطلب شاهدی ندارد مقدمۀ مبسوط از آن استفاده می شود که مشهور با تعبیر روایات فتوا می دادند، یعنی هر چی فتوا می دادند باید روایت هم بر طبقش می بود نه این که هر چی روایت می کردند فتواشون بوده این دو مطلب با هم دیگر باید تفکیک کرد. کلَّ فتویِ للمشهور فهو روایهٌ لهم این درست ولی کل روایهٍ للمشهور فهو فتویً للمشهور این از عبارت مقدمۀ مبسوط استفاده نمی شود. از مقدمۀ فقیه بر عکسش استفاده یم شود لا اقل در مورد مصنفین، در مقدمۀ فقیه می گوید: و لا اقصد قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رواه و اورد بما احصی به و احکم بصحته و اعتقد بانه بینی و بین ربی من یک استثناء هستم پس مشهور مصنفین ایشان استثناء است، من کلی نمی خواهم نقل کنم، مصنفین دعبشون این بوده است که تمام روایت هایی که در اختیارشان بوده است نقل می کردند چه فتوا می دادند و چه فتوا نمی دادند بعضی وقت بعضی ممکن است از مقدمۀ فقیه این استدلال را بکند که قدماء چه روایت صحیح باشد یا نباشد، معتبر باشد یا نباشد همۀ این را نقل کرده اند و این را به فقیه نسبت بدهد. ولی این از مقدمۀ فقیه استفاده نمی شود که صحیح و ضعیف را نقل می کردند ممکن است قدماء صحیح را نقل می کردند ولی هر صحیحی معتنی به نیست، ممکن است به خاطر تعارض بعضی از صحیح ها درست نباشند ممکن است قدماء حتی مصنفین هم فقط روایت های صحیح را نقل می کردند ولی صحیح ذاتی نه صحیحی که بالفعل فتوا بدهند ممکن است به جهت تعارض و نکات دیگری که روایت را از جهت فتوایی انداخته است فتوا نداده اند.

مقدمۀ فقیه در این جهت صریح است که مفتی به نبوده است، همۀ روایت هایش، حالا صحیح بوده یا نبوده کار نداریم، در این که همۀ روایت هایی که نقل می کردند مفتی به نبوده است بحثی نیست.

به نظر می رسد که اگر گفتند که روایتی لا ریب فیه، ظاهرش یا لا اقل محتملش این است که ناظر به جنبۀ نقل روایت باشد نه ناظر به سایر جهات. پس اولاً این که مجمع علیه مراد مشهور من جمیع جهات باشد و فتوا هم بر وفقش باشد نیست؛ قرینۀ دوم هم مراد لا ریب فیه سایر جهات باشد همچنین ظهوری ندارد. بله استدلال سوم ایشان که بحث بیّن الرشد با شد تعبیر بین الرشد این است که به حیث مفاد روایت ناظر است، نه صرفاً به صدور روایت؛ آن رشد و آن نفس روایت که صادر شده است ولی عمل به آن نشود به آن نمی سازد ولی با توجه به قراینی که ما د رروایت ذکر کردیم که روایت کصریح است و خبر شاذ داخل در مشتهه است نه داخل در بیّن الغی، این اقتضاء می کند که ما روایت مجمع علیه و روایت مشهوری که مطابق با روایت مجمع علیه است این روایت را بیّن یعنی قطعی من جمیع الجهات نگیریم مرحوم آقای داماد بین الرشد را معنا می کنند بین الرشد من جهه الصدور من این گونه می خواهم عرض کنم یک زمان شما می گوید که روایت قطعی الصدور است ولی از سایر جهات ایراد دارد و به آن عمل نمی شود، این را بین الرشد نمی گویند ولی روایتی که از جهت صدور قطعی است از سایر جهات و لو قطعی نیست ولی ادلۀ حجیّت شاملش می شود، جهتش اصاله الجهه شاملش می شود به طوری که به هر حال باید به آن بشود عمل کرد؛ بعنی یک وقت شما می گوئید فقط صدورش قطعی است و سایر الجهاتش قطعی العدم است یا مشکوکی است که اصلی بر عمل از سایر جهات ندارد در نهایت غیر قابل عمل باشد این تعبیر بین الرشد در موردش گفتن خیلی بعید است. ولی بین الرشد را به این معنا تعبیر کنیم که از حیث صدور قطعی است و سایر جهاتش هم اصل عقلائی دارد و لو قطعی نیست؛ ولی اصول عقلائیۀ شرعیه اصاله الظهور و اصاله الجهه اعتبار از سایر جهات را هم اقتضاء می کند. بنابراین به آن روایت نهایتاً عمل می شود. و مانعی ندارد و مجموع روایت صدراً و ذیلاً را بخواهیم بفهیم به نظر می آید که مراد از بین الرشد روایت قطعی الصدور ی که معتبر الظاهر و الجهه است که البته این ملازم با بطلان مخالف نیست. چون نسبت به جهت و دلالتش ما قطع نداریم و صرفاً اعتبار تعبدیش را داریم نسبت به روایت مخالفش که روایت شاذ است قطع به عدم نداریم داخل در مشبته می توانیم بکنیم.

در نتیجه به نظر می رسد که شهرت خودش جزء مرجحات نیست اولاً شهرت خودش مرجح است ولی مرجح از باب حجه عن لا حجه نیست. ترجیح حجت بر حجت است ولی شهرت، نه شهرت بما هو شهرت اولاً روایت شهرت را نگفته است روایت مجمعٌ علیه را گفته است و مجمع علیه صرف شهرت نیست بلکه اتفاق الکل است که فوقش بگوئیم ا ستیعاب عامه هم کافی است که اگر صد در صد نبود حداقل نود و پنج در صد باید باشد تا مجمع علیه تعبیر بکنند؛ بنابراین این شهرت خودش موضوعیت ندارد ،ثانیاً تعلیلی که رد مورد شهرت دارد فان المجمع علیه لا ریب فیه با توجه به این که لا ریب صدور است معناش این است که خبر مقطوع الصدور بر خبر غیر مقطوع الصدور مقدم است مرحوم آقای خوئی اساساً شرط حجیت احادیث را عدم معارضه با خبر قطعی الصدور می گیرد از روایت های عرضۀ حدیث بر کتاب و سنت، آن سنت را حدیث مقطوع الصدور می گیرد می گوید سنت، سنت قطعی الصدور مراد است و ایشان می گوید که اصلاً شرط ذاتی حجیت خبر عدم معارضه با خبر قطعی الصدور است. ما آن را قبول نداریم که بعداً بحثش می کنیم در عرضۀ کتاب بر سنت که ما دلیل نداریم که سنت خصوص قطعی الصدور باشد نیست. پس بنابراین شرط حجیت ذاتی خبر شرط عدم معارضۀ با خبر قطعی الصدور نیست ولی از این روایت استفاده می شود که د رمقام تعارض خبر مقطوع الصدور بر خبر غیر مقطوع الصدور مقدم است. این اولین مرجح است و بر سایر مرجحات هم مقدم است. و من هنا یظهر که یک مشکلی این جا وجود دارد که چرا شهرت فقط در این روایت آمده است که حالا مرفوعۀ زراره که سنداً معتبر نیست که اصلاً کار نداریم و سایر روایت های بحث ما که شهرت نیست. جمع بین این روایت هایی که شهرت ندارند خیلی آسان است چرا که دو خبر مظنون الصدور است که محمول بر غالب است و دو خبری که متعارض هستد هر دو مظنون الخبر هستند و یا لا اقل مقطوع الصدور باشند ولی این که یکی قطعی الصدور باشد و دیگری مظنون الصدور باشد این روایت را می گوئیم که مشمول آن روایت نیست، روایت های دیگر را حمل می کنیم بر غالب که معمولاً مظنون الصدور هستند و در بعضی موارد هست که هر دو مقطوع الصدور است که آنجا اشکال ندارد که آنها را هم مشمول آن روایت بگیریم.

این مطلب را هم من ضمیمه کنم که آقای داماد یک مکاتبه ای را از محمد بن علی بن عیسی هم برای این که مقطوع الصدور بر غیر مقطوع الصدور مقدم است تمسک کرده اند که در آن روایت این بود ما علمتم انَّه قولنا فالزموه فما لم تعلموا فالردوه الینا؛ که به نظر ما این روایت را نمی شود تمسک کرد که صرف نظر از این که ما علمتم انه قولنا یک ابهامی دارد که مراد از ما علمتم انه قولنا یعنی آن روایت و آن مضمون روایتی که، چون روایت می گوید علم المنقول الینا، العلم المنقول الینا صرفاً به روایت ناظر نیست به آن مفاد روایت ناظر است، میگوید آن روایتی که می د انید سخن ما است آن مفاد را بپذیرید و اگر نمی دانید مفاد ما است در آن توقف کنید، این خیلی روایت ظهور در این که مراد از ما علمتم انه قولنا یعنی حدیثی را که علم دارید که سخن ما است و لو به جهت تقیه یا خلاف ظاهر اراده شده باشد مشکل است ما معنا کنیم ممکن است مراد این باشد که این مفاد می دانید کلام ما است یعنی به من مجموع الجهات ناظر باشد و نه فقط به جهت صدور، و مراد از قولنا یعنی فتوای ما، رای ما و امثال این ها، این یک جهت، بنابراین به خصوص به قطع صدور کار ندارد، و اگر این روایت را بگذاریم کنار، اگر این عبارت را این گونه معنا کردیم که انه حدینا که قولنا را به حدیثنا معنا کردیم، این روایت با روایت مرجحات تعارض دارند بهترین وجه برای حل این روایت با روایت مرجح این است که بگویئم علمتم مراد علم تفصیلی نیست علمتم یعنی مسقط معتبر، علم به معنای مطلق مسقط حجت شرعی، مسقط باید باشد، ما مطلق حجت را و لو از باب امارئیت باشد را نمی گوئیم، می گوئیم علمتم یعنی هر آنچیزی که شارع آنها را به عنوان علم تلقی کرده است و امثال اینها. وقتی چنین معنا کردیم ما علمتم یعنی هر چیزی که مثبت شرعی دارد اگر چنین بود خصوص مقطوع الصدور را نمی گیرد، این بود که اگر روایتی و لو به جهت این که مرجح شرعی دارد اثبات شد که قول ما است آن را بپذیرید و ما تعلموه که این است که اگر از دو روایت معارض هیچ کدام دارای شرائط حجیت و لو به لحاظ ترجیح یک خبر بر دیگری نبود آن را رد کنید که به همین هم ملتزم شده ایم که اصل اولی و ثانوی در باب خبر متعارضین توقف است و نه تخییر، پس بنابراین این روایت را باید بگذاریم کنار. ولی از روایت مقبولۀ عمرو بن حنظله استفاده می شود که خبر مقطوع الصدور مقدم می شود بر خبر غیر مقطوع الصدور، این خیلی اثر دارد در نحوۀ مشی کردند. اولاً نکاتی که عرض کردم که اولا در روایت شهرت نیست بلکه اجماع است ،حالا اگر اجماع را به معنای استیعاب عامه بگیریم باید مخالفش به قدری شاذ باشد که بشود اطلاق اجماع کرد. ثانیاً مراد از اجماع یا شهرت، شهرت روایی است نه شهرت فتوایی، البته نه شهرت روایی که اعراض مشهور شده باشد شهرت روایی که اجماع بر عمل نباشد و این حتی چه بسا مشهور هم به آن عمل کرده باشند ولی اجماعی العمل نباشد، که این ملازم نیست که اعراض کرده باسند از مفادش. ثالثاً شهرت به خودی خود جزء مرجحات نیستند بلکه از باب مصداق ترجیح مقطوع الصدور و غیر مقطوع الصدور است. که اولین مرجح تمام شد که می رویم سراغ دیگر مرجحات که دو نوع مرجح است که یکی موافقت کتاب، که بحث های جدی وجود دارد که ما اصلا بحث های این را نکرده ایم که بحث های عرضۀ بر کتاب، که نه سنداً بحث کردیم و نه دلالتاً، کل این مجموعه را باید یک جا بحث شود که کلامی که مرحوم آقای خوئی این جا دارند که دو دسته روایت عرضه داریم، یکی این که ذاتاً با عرضه کرد، یکی می گوید که بر فرض تعارض باید عرضه کرد، آیا این ها مفادشون با هم فرق دارد یا ندارد البته قبل از کلام آقای خوئی د رکلام دیگران هم هست ولی کسی که بیش از دیگران به مطلب پرداخته است و به در جاهای مختلف آورده است مرحوم آقای خوئی است البته آقای آغا ضیاء هم هست و دیگران هم این که دو دسته روایات درایم که باید این دو دسته را باید تفکیک کرد داریم. یکی دیگر مخالف با عامه باشد که مرحوم آخوند این دو تا مرجح را مرجح نمی داند از باب تمییز حجه عن لا حجه می داند. که بحثش را باید بکنیم.